

نقد کتاب

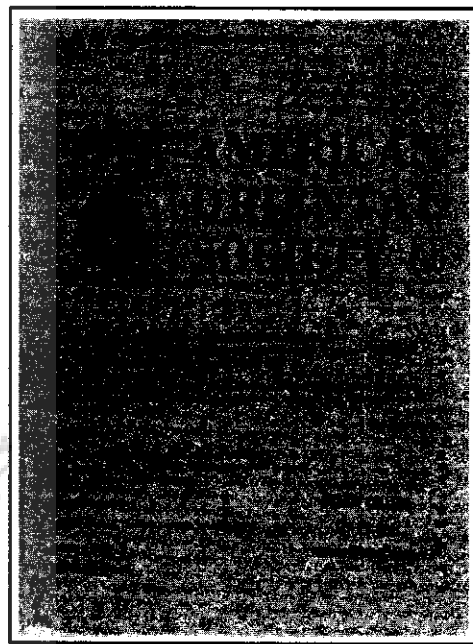
نام‌های خاص ساسانی بر کتیبه‌های پارسی میانه*

● از: **پراد - اکتار شروو-**

دانشگاه کلمبیا

● **برگردان: سیروس نصرالله زاده**

پژوهش کنونی را «فیلیپ ژینیو» به عنوان بخشی از رساله دکتری خویش ارائه کرده است؛ که در قطع مجموعه کتاب‌های «نام‌های اشخاص ایرانی» جای داده شده است. این کتاب جزوه دوم از زیر مجموعه‌ای است که به «نام‌های ایرانی میانه» اختصاص داده شده است. طرح اصلی این مجموعه (نک. لافاه داخلی گروه نخست، جزوه نخست) در چهار بخش فهرست شده است: مانوی ایران غربی، کتیبه‌های فارسی میانه و پارتی، پهلوی (پهلوی کتابی م. و بلخی و... به تازگی، این طرح، با جزئیات بیش تر، در گروه پنج، جزوه چهارم آمده است. علت دگرگونی این طرح، بدون شک، این کتاب ژینیو بود که ویراستاران را ناگزیر ساخت تا همه آن را در یک کتاب جای دهند. فکر می‌کنم که این تصمیمی هوشیارانه بود. شماره گذاری صفحه‌های کتاب به شکل ۱۱/6 و ۱۲/6 و ۱۳/6 است که به جزوه شماره ۱، ۲ و ۳ مجلد شماره (II) اشاره دارد. کتاب در بردارنده‌ی دیباچه‌ای کوتاه، فهرستی از مجموعه‌های مهرها، کتبه نوشته‌ها و منابع و مجموعه‌ای سودمند و خوب پرنوازش شده از فهرست‌های موضوعی، افزون بر ۱۱۰۰ مدخل قاموسی، به همراه پیوستی از نام‌های ناکامل و ناشناخته است. از آن جایی که هر مدخل دارای امضاء و جای انتشار (اگر داشته باشد) است، پس امضاءها و جای انتشار آن‌ها هماهنگی ندارد. دیباچه به اختصار به مطالب زیر می‌پردازد: منابع، (سکه‌ها، سنگ نبشته‌ها، مهرها، ظرف‌های نقره‌ای - به همراه مطالبی چند درباره‌ی اسناد منتشر شده و نشده است)؛ شکل واژه‌نامه (شامل مطالبی درباره اصل و شکل نام‌های اشخاص و فهرستی از شناسه‌های نام‌های مصرع؛ برای تکمیل بحث این موضوع به آثار دیگری که ژینیو در کتاب‌شناسی آورده است، بنگرید) و موضوع تمایز جنس؛ اظهار نظرهایی درباره‌ی معنای واژه‌ی «خورنه»؛ «فرنه» (در xvaranah/tarnah)؛ برگردان



Noms propres sassanides en moyen- perse epigraphique
By PHILIPPE GIGNOUX.
Iranisches personenn amenbuch, ed: M. Mayehofer, R. schmitt,
Band II, Mitteliranische per-sonennamen fasz.2.
Vienna: VERLAGDRE
OSTERREICHSCHEN AKADEMIE.
DERWISSENSCHAFTEN,
P 1986.p 227. OS 490, DM 70.

واژه‌ی dad «داد» به «آفریده شده»؛ معنی واژه‌ی «بگه»؛ خدا (baga) در نام‌های خاص؛ و در پایان درباره اهمیت نام‌شناسی (onomastic) در تاریخ دین نظرهایی آورده است از آن جایی که در این دیباچه کوتاه به معنای «خورنه» / «فرنه» زیاد پرداخته شده است؛ و چون که من این واژه را به «شکوه» (glory) برگردانده‌ام که در چند جا نقد شده است، مختصر توضیحی بآید بدهم: ژینیو، کاملاً با دو برگردان از این واژه یکی «بخت و اقبال» (fortune) که نظر «هارولدر والتر بیلی» است و «شکوه» (glory) که من به کار برده‌ام، گرچه نخستین کس نبودم، مخالف است. وی، به جای آن، مدافع معنای «روشنی» و «درخشش» است؛ به پیروی از «دوشن گیمن» و «نیولی» و دیگران (بنگرید به:

Duchen - Guillemin. AION , 1963; Gnoli ibid.1962 , and in orientalia Duchén- Giuillemin Emerito obalta [Acta Iranica 23 .leiden 1984]. pp.207-18

بدون شرح جزئیات بحث‌ها گوناگون در دفاع از ماهیت «روشنی» یا «درخشندگی» خورنه، من، هم، بیش و کم براین باورم که ریشه‌ی «خورنه» واژه Suelnos است؛ یعنی واژه‌ای که برای «خورشید» در زبان‌های مختلف به کار می‌رود. نیز، این واژه با واژه ایرانی xuar/n به معنای «خورشید» مرتبط است. این یکی از دلایم برای گزینش برگردان «شکوه» است؛ که به معنای «شکوه فروزان»، «درخشندگی نور آسمانی»، «درخشش بهشتی» همگی با متن مطابقت می‌کند؛ نیز با واژه «هاله» مترادف است (در ضمن، معنای واژه در «شکوه» [فرانسه: gloire] در زبان نروژی وجود دارد). این معنای گوناگون «شکوه» - «درخشش» و «درخشندگی» از یک سو و «پادشاهی»، «الوهیت» از سوی دیگر - بی تردید سبب شده تا برگردان «شکوه» (و «شکوهمند» برای صفت «فرخ») را من و دیگران برگزینیم. در زبان فرانسه «روشنایی» (lumiere)، «درخشندگی» (luminosite) و در زبان ایتالیایی «نور» (luce)، «آتش» (fuoco) فقط جزئی از معنای آن را می‌رساند. بر این گمانم که، شاید، مخالفت ژینیو با برگردان «شکوه» به خاطر معنای واژه‌ی "gloire" (شکوه) در زبان فرانسه است، که تا اندازه‌ای با واژه انگلیسی glory (شکوه) متفاوت است - در فرهنگ لاروس کوچک به معنی «افتخار، شهرت درخشان کسی که شایسته‌ی پرهیزگاری است»، «سعادت اخروی» و «هاله نورانی» (که بدن مسیح را فرا گرفته است) آمده است؛ و در معنای کلاسیک‌اش به رنج‌های دلخراش «شیمین» (chimene) تیره وز ابراز شده است: «بری نگه داری از شکوه‌ام و پایان دادن به دلنگی‌ام» که در لاروس کلاسیک به معنی «توجه، شهرت، احساس افتخار»، آمده است. اگر برگردان دیگری مطلوب یا الزامی باشد، پس «شکوه (شاهی)»، «شکوه»، «درخشندگی» می‌تواند به کار آید.

از سوی دیگر، این حقیقت که اگر این واژه در اصل فقط به معنای «روشنی، درخشندگی، شکوه» باشد مانع آن نیست که بر معنای دیگر و متفاوتی دلالت نکند. یک

معنا که نمی توان از آن چشم پوشی کرد، واژه‌ی یونانی EYTYXES در روایت یونانی کتیبه‌ی شاپور اول بر کعبه‌ی زردشت در نقش رستم (سطر ۲۹ پارتی، ۶۹ یونانی) به جای واژه‌ی پارتی prnhw است؛ که دست کم بیانگر واژه‌ی «فرخ»، در زمان ساسانیان که معنای «بخت‌نیک» و «نیکبخت» را داشته است. نیز، بایستی به یاد داشت که در دوره‌ی ایرانی میانه رابطه‌ی ریشه شناختی میان خوره (xwarrah) به صورت هزوارش GDE? و فرنه (farnah) چندان روشن نیست؛ و چه بسا معنای این دو واژه از هم دور افتاده باشند. به این دلیل که واژه‌ی xwarrah به مفهوم «روشنی، تابش» تا قرن سوم میلادی مستقیماً در کتاب‌های پهلوی به کار نرفته است. خود واژه‌نامه‌گویا نه تنها تمامی مواد نام‌شناسی که منتشر شده است، بلکه، نیز، مواد منتشر نشده‌ای را که ژینیو توانسته بدان‌ها دسترسی یابد، در بردارد. من این شور و شوق مولف را که سال‌ها مجموعه‌های بی‌شماری را کاویده است، می‌ستایم. با وجود این، اضافه کردن مواد منتشر نشده بدین مفهوم است که بسیاری از این قرائت‌ها قابل بازبینی نیست. گوا این که اشکال عمده‌ای است اما باید این تصمیم ژینیو و ویراستاران مجموعه «نام‌های اشخاص ایرانی» (IPNB) را برای چاپ این مطالب به شکل فعلی تحسین کرد. این کتاب دید گسترده‌ی کاملی از نام‌شناسی فارسی میانه را فراهم می‌کند و دست کم برای هر کسی استفاده از این مطالب منتشر شده را با اطمینان امکان‌پذیر می‌سازد. ارایه‌ی این مطالب ستودنی است و بیش تر دلایل ریشه شناختی صحیح و معتبراند. اظهار نظرهایی که در زیر آمده تماماً به معنی انتقاد از این کتاب نیست، بلکه اشاره‌ای بر آن نوع دشواری‌هایی است که در این زمینه‌ی خاص امکان بوجود آمدنش هست. با توجه به این که با زمان بیشتری این کتاب کامل تر می‌شد اما سخت بر این نظرم که برای پیشرفت دانش پژوهی، این چنین کتاب‌هایی، علی‌رغم ضعف‌های جزئی، عرضه شود؛ چرا که انتظار بیشتر برای به کمال مطلوب رسیدنشان، این خطر را دارد که هرگز منتشر نشوند. در این واژه‌نامه از قلم افتادگی عجیبی هست. نام‌های پارسی میانه در کتیبه‌های ساسانی بدون اشاره به برابرهای یونانی و پارتی آمده است؛ مثلاً: در شماره‌ی ۱۴۵ واژه‌نامه، واژه‌ی «اسپورگ» (Asporag) فقط شکل ناکامل پارسی میانه [SPU]LK داده شده است؛ بی‌آن که برابر پارتی‌اش spwrkn ، spwrk یا برابر یونانی‌اش ASPORIK و ASPORIGAN گفته شود. در شماره‌ی ۷۵۷؛ نام Pastal تنها شکل فارسی میانه‌اش آمده است و شکل پارتی Psprd-kn و شکل یونانی PASFERD-IGAN نیامده است؛ با توجه به این که -f- در واژه pasfal در شکل یونانی، و -L- که در پارتی به -rd- بدل شده است، آن را تایید می‌کند. در شماره ۸۳۲؛ واژه satarup به صورت stlpy حرف نویسی شده، به خاطر شکل پارتی stp و شکل یونانی SATAROFT خوانده شده است. در شماره ۸۴۹؛ نام sridoy به شکل stlywd حرف نویسی شده، نیز به خاطر شکل پارتی srytwd و شکل یونانی

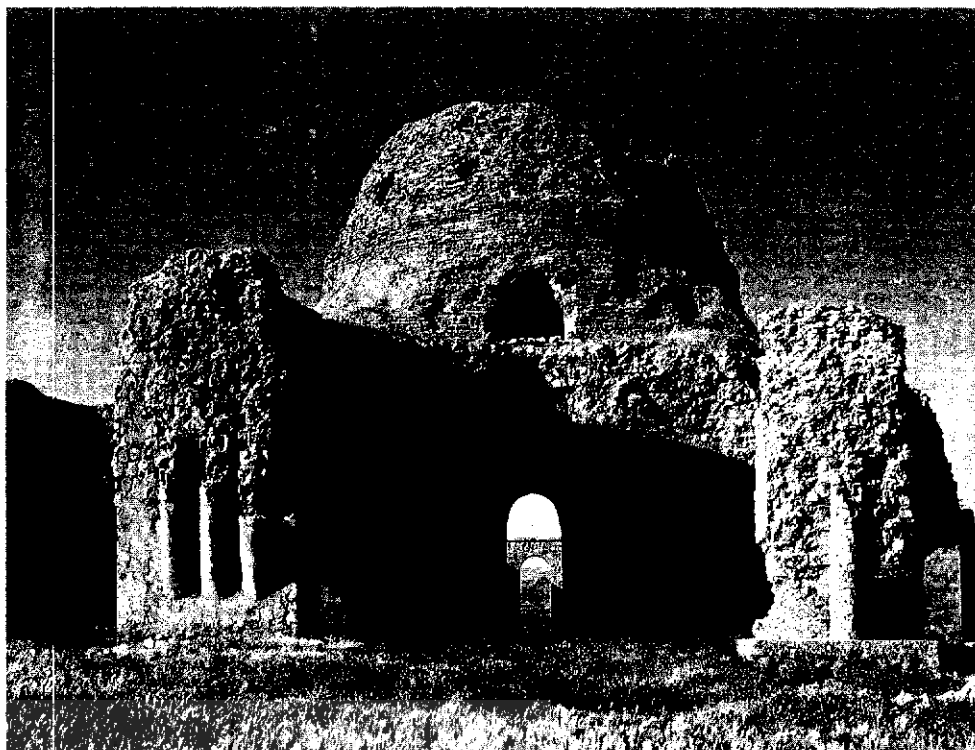


سینه دوره ساسانی

(!) STREDO خوانده شده است. در شماره ۸۵۲؛ به شکل stly^۱ حرف نویسی شده، از دو واژه «استخر» (staxr) + «داد» (dad) معمولاً به شکل 'a' حرف نویسی می‌شود؛ نیز به خاطر واژه یونانی STARIAD (پارتی: sthrd^۱ty) خوانده شده است. در زیر شماره ۱۰۶۰؛ واژه vispur: «ویسپور» به شکل یونانی‌اش اشاره‌ای شده اما نوشته نشده است؛ دو شکل یونانی GOUASPERIGAN و OUISPERIGAN و شکل پارتی wysprkn برای آن وجود دارد.

از روش ریشه شناختی فیلیپ ژینیو برای بازسازی شکل نام‌های ایرانی باستان یا اجزاء سازنده این نام‌ها نقدی کلی لازم است.

در موارد بسیاری فرم‌هایی بازسازی شده که ظاهراً هرگز در ایرانی باستان نبوده است. مثال مکرر "bozid" «رستگار شد» از شکل ایرانی باستان baucayata* (وجه وصفی از افعال گروه ۶۰ با شناسه‌های -ita-) است و این شکل پارسی میانه صورت ثانویه‌ای است که جایگزین شکل قدیمی تر buxt: «رستگار» (متأخرتر: hoxt) شده است. در این کتاب چند اظهار نظر نادرست آمده است؛ مثلاً پیاپی جمله‌ی «بازمانده از اوستایی» گفته شده است که در بیش تر مثال‌های آمده بایستی به جای آن «بازمانده از ایرانی باستان» گفته شود. برای نمونه، نام «آبان - داد» (Aban-dad) که آن را ترکیبی از ap- «آب» اوستایی و وجه وصفی «داد»؛ «آفریده شده»؛ گفته است، اما بهتر است که به عنوان عبارتی پارسی میانه در نظر گرفته شود، خواه [به معنی] «آفریده‌ی آب‌ها» (در حالت ملکی) یا «کسی که بوسیله‌ی آب‌ها آفریده شده (ساخت ارگاتیو)». aban «آب‌ها» در حالت جمع غیر صریح / غیر فاعلی (obeique) از ab «آب» است؛ به همین گونه نام پسرش «اورمزد داد» (Ohrmazd-dad) ممکن است به «آفریده اورمزد» یا «کسی که به وسیله اورمزد آفریده شده» ترجمه بشود. نام «آب - زوهر-



سروستان - قصر سامان خوره سامانی

گشنسب «(Ab-zohr-Gusnasp)» (ش. ۱۶) که گفته شده از ترکیبی ملکی (bahuvrihi) است که از واژه ab «آب و Zaoora اوستایی: «فدیه، نثار» به معنی «کسی که نثار برای آب (می‌سازد)»، به اضافه مترادفی دیگر، ترکیب شده است. اما چرا واژه Ab - zohr نباشد که اصطلاحی کاملاً شناخته شده زردشتی پارسی میانه به معنای «نثار پیشکش شده به آب‌ها» ست؟ (بنگرید: دانشنامه ایرانیکا، زیر مدخل (Ab-zohr)

در زیر درباره چند مدخل واژه‌نامه نظرهایی داده می‌شود: شماره‌ی ۸۴: آدر- وشنسب (Adur-visnasp): آیا بهتر و مناسب‌تر نیست که واژه قدیمی visnasp نسبت به واژه تصحیف شده <g>wansp</g> 'tul' حفظ شود (یا از نورایج شود)؟

شماره ۸۸: «آفریده» (Afridag): آیا این واژه اسم مصغری با پسوند -ag- از نام‌های مشتمل بر Afrid «آفرید» نیست که بیشتر با اسم - صفت فعلی پارسی میانه afridag «کسی / چیزی که آفریده شده» - نه از ایرانی باستان - afrita-ka) مشابه است؟ شماره ۱۲۴: «ارداو» (Ardav): [مقدس / راستکار. م] اگر بازمانده از واژه پارسی باستان artavan]: «پرهیزگار، دیندار». م] (که البته درست هم هست)، پس چرا گفته شده «از پارتی گرفته شده»؟ (واژه پارسی میانه ahlaw به گروه واژگان فنی زردشتی وابسته است که از نظر قواعد آوایی در یک حالت خاصی تحول یافته است). [از - asavan اوستایی با ابدال -s-hi- در پارسی میانه ahlaw «مقدس» شده است. در واژگان فنی گویا، تحول واژه‌ها خارج از قاعده است. م] شماره ۱۲۷: Ard-vast: [رامش! یافته به سبب راستی / نظم (=ارته). م] حرف نویسی ژینیو rt(w)sty است. در برابر حرف نویسی بیوار که rt'n/sty است؛ استنساخ بیوار به وضوح -t'n- را نشان می‌دهد گرچه معنی آن مطمئن نیست. از این رو، هر دو قرائت و ریشه‌شناسی ارزش اندکی دارد.

شماره‌ی ۱۴۴: اسب - خرید (Asp-xrid): چرا ترکیب ملکی «(bahuvrihi) به معنای «کسی که اسبان را می‌خرد» نباشد؟ متأسفانه استنساخ خوانایی از این مهر موجود نیست. (pl.vii,no.40.17 در ژینیو - گیزلن، پدنام (pad-nam) [ونه 40.18 که در p.132 متن آمده است].

شماره ۱۴۹: Astoyen: چرا این واژه از ریشه -astaw- به معنای «اعتراف کردن (مذهبی)» نباشد؟ [برابر واژه پارسی میانه astawan به معنای «خستو» و «معترف» است.

شماره ۲۲۶ الف: Burzad: با توجه به این که Mihrad: نام ایزد مهر / میترا است؛ و Tirad: ایزد تیر، پس به نظر می‌رسد Burzad بایستی مربوط به ایزد Burzad باشد. نیز بنگرید به شماره‌ی ۲۲۸.

شماره ۲۶۲: بستخت - روان - بهرام (Buxt-ruvan-vahram): در درستی تفسیر این عنوان مثل: «(کردیر، کسی که) روح بهرام را نجات داده است» (اندکی متفاوت‌تر از

D.N.Mackenzie, apud Gignoux, sJ A 1968, p.413 NO 25, Mackenzie, IF 87[1982], P.286)

یا شاید (به واسطه کسی که) بهرام روحش نجات یافت» بحثی نیست، زیرا چه بسا «بهرام» این عنوان را ساخته و آن را به «کردیر»، کسی که در هر حال بی‌میل نبود که در جهان درباره آن گفته شود.

شماره ۲۶۳: «بخت - شاپور» (Buxt - sabuhr): شماره یک صفحه از رساله اولیه در چاپ بوده است: به جای P.V111 بایستی P.II/11 خوانده شود.

شماره ۲۶۵: «Cabig»: از نظر معنایی گویا با واژه «چپ» ابهامی نداشته باشد. چرا او نمی‌تواند «چپ دست» یا چیزی مشابه آن باشد؟ پدرش Vadoy: «بادی» بوده است!

شماره ۲۹۴: «داد- سپهر» (Dad- Spahr): به جای حرف نویسی d,tsphrykn حرف نویسی و قرائت zadsprahmagan و zotsplhmkn شاید بهتر باشد.

شماره ۴۱۱: «گشنسب - بام» (Gusasp - Bam): تنها شاهد برای این نام کپی «ریچارد فرای» است، که این قرائت پیش نهاد شده چندان تأیید شده نیست. به هر صورت، چه توجیه‌ایی برای قرائت bam به bam هست؟ شماره ۴۲۸: «همه‌زاسپ» (Hama zasp): اینک، درباره این شاه بنگرید به:

W.Sundermann, Altorientalische Forschungen 13(1986), PP. 282-3.

شماره ۴۶۰: «هنی - اردشیر» (Huniy- Arda(x)scr) و شماره ۴۶۱: «هنیاگ - بهرام» (Huniyag-Vahrgm): آیا به راستی huniy(ag) به معنای «خوشمزه، لذیذ» [نظر ژینیو] است؛ یا این که به معنای «hu-niyan» کسی که پدر بزرگ / نیای خوب دارد» [نظر شروو] است؟

شماره ۵۹۴: «مشتگ» (Mastag): «مشت» (mast) به معنای «مست» اشتباه به نظر می‌آید؛ *mast ایرانی (از - maz) به معنای «شکسته خرد شده» است؛ برای مثال بنگرید:

G.Morgenstierne, An Etymological Vocabulary of Pashto (Oslo, 1927), p. 48. →



فارس - نقش رستم - حطاب بخشش والین امیر بطور روم از شاپور اول ماسدی

مهرها که جزء نام‌شناسی نیستند و ترتیب زمانی نوشته‌ای باستانی [خط شناسی] است. دشواری همیشگی چگونگی املاء بسیاری از این واژه‌هاست؛ مثلاً: آیا به راستی واژه veh دو معنای متفاوت یکی از ریشه vahyah - «بهتر» و دیگری vaidya: «فرزانه» دارد؟ گرچه قرائت wyd در چند مثال کاملاً واضح است مثل «وه - بندگان» (vehbandag): «بنده دانا»، اما سخت است بپذیریم که نام‌های Wydbwlc'twl, wyhgwsnsp و whrmzdw از نام‌های

wyh'whrmzd, wyhgwsnsp, wyhbwlc'twl متفاوت است (شکل - wyd در کتیبه‌ها نیامده است، فقط در نام جاهای why-rthstr و why-ndywk-shpwhry شناخته شده است). مشابه با این واژه m'h- «ماه» و md: «ماد» در واژه‌های m'dgwsnspy: «ماد - گشسب» و m'hgwsnsp: «ماه - گشسب» است. نکته دیگر این که آیا نام «راستگ» (Rastag) - شماره ۷۹۶ - قرائت درستی از حرف‌نویسی lstk نسبت به l'stk است؟ اگر Rastag آوا نویسی شود بایستی حرف‌نویسی اش l'stk باشد. م. آیا می‌توان b.d.g از نظر میان میان واکه‌ای به شکل /b.d.g/ نشان داده می‌شود؟ این‌ها و مشکلات دیگر را نمی‌توان حل کرد تا زمانی که ما یک سیستم زبانی و توصیفی از خط و زبان‌های باستانی داشته باشیم.

* این مقاله از مجله زیر ترجمه شده است:

journal of the American Oriental Society
109.1(1989)PP.127-129.

mat.

شماره ۶۲ «مهر - آذر - بن» (Mihr- Adur-Bun): در مجله‌ای GRAS 1984, p. 142 گفته‌ام که این واژه را باید به شکل مهر - آذر بن (Mihr- Adur bun)، احتمالاً به معنی «دارایی مهر - آذر»، باید خواند.

شماره ۶۳۲ با «مهر - اسپیان» (Mihr-Aspiyan): اسپیان (Aspiyan) اشتقاق دیگری از فرم اوستایی - AθBiiana و پارسی میانه Aspiyan است (بنگرید به:

A.Tafazzoli, Encyclopaedia Iranica/3,
P.248, → Abtin)

شماره ۶۳۵: «مهر - بان» (Mihr- ban): این قرائت براساس طراحی «ریچارد فرای» از این مهر است، که همه حرف‌های آن واضح است. ارزش قرائت [mtr] b [n] که در گروه آمده آیا بازسازی مطمئنی را نشان می‌دهد؟

شماره ۶۳۶: «مهر - بد» (Mihr-bed): چرا حرف‌نویسی Imtpty را به شکل Mihr-bad خوانده نشود. این مهر بسیار کوچک است (و حروف چندان خوانا نیست). نیز بنگرید به شماره ۸۵۱: «سروش پد/باد» (در ادامه مقاله)

شماره ۸۲۵: «سید - فر» (sed-farr): در مجله JRAS 1984 P.42 گفته‌ام که -sydw بایستی با نام sydy (پارتی: sdy) در کتیبه‌های پایکولی (NPi: 44/41) مقایسه شود.

شماره ۸۲۷: «سیلوک» (seluk): چرا e بلند داده شده است؟

شماره ۸۵۱: «سروش - بد» (Sros-bed): باید «سروش - باد» (Sros-bad) قرائت شود (نیز به شماره ۸۳۶: Mihr-bed /bad بنگرید).

شماره ۱۰۱۷: «خودک» (Xoduk): مشق از xvatavaka بایستی به شکل Xvadok آوانویسی شود.

قرائت Xoduk بی‌تردید، تا حدی، زیر تاثیر شکل یونانی (!) XOUDIK است. در پیوست نام‌های نا کامل و ناشناخته فهرست شده است. فهرست این نام‌ها نسبتاً کوتاه است و بی‌تردید بسیاری از این نام‌ها در واژه‌نامه اصلی، مناسب‌تر آن که در پیوست جای داده می‌شد. مثل شماره ۱۱۷: «ارد - ده» (Ard-dah): «کسی که با بخت «اره» است، که براساس حرف‌نویسی [r] tds است؛

شماره ۱۱۸: «اردا» (Arda) براساس حرف‌نویسی (l) است.

شماره ۱۴۶: «اسب - زه» (Asp-rah): «کسی که دارنده گردونه‌های اسب است» که براساس حرف‌نویسی pls [...] است. در شماره ۳۲۷ با شک فراوان Duxt (karx) - بنگرید به استنساخ آن؛ شماره ۳۳۶ «ایران - خرد» (Eran-Xrad) براساس حرف‌نویسی [y] > [h] > [y] است؛ شماره ۴۲۹ (Ham-bay) براساس حرف‌نویسی! n(bg) > n است؛ و شماره ۴۶۸ k_amb براساس حرف‌نویسی [k] mb[y?] است و...

اینک آن چه که شدیداً نیاز است یک واژه‌نامه و توصیف زبان شناختی از واژگان نوشته‌های سکه‌ها و

